

بسم الله الرحمن الرحيم **وتمجيد**

الحمد لله العلي الاعلى والصلوات والسلام على رسوله

محمد خيرا لوراي صاحب قوسين او اودني وعلي

اله البرقة التقي وراحابه ذوي المقامات والدرجات

العلي **ا** بعد پوشيده نباشد كنيت واراوت

اين فقره قليل البصاعت اعني محمد صفي الله فا

روقي سرهندي غفر الله تعالى ذنوبه وسر الله

تعالى سبحانه عيوبه وحسن الله جل على عاقبة
دين

درین طریقه علیقت بندیه قدس الله تعالی بر سر ابرسم

اهلبا بحباب قطب الاقطاب محبوب لارباب

سند المحققین برهان المدققین الکامل الامع

الفرد الجاسع الامام الهام خلیفه خاتم الانبیا

فی الامام الفاروقی نبأ والمحمدی حبیباً والهندی

مولد **اربعی** انکنا مشرب دغم از پی ادبی است

کردات تنم جمله با مشرکویاست **لیکن** انجا که زبان

نیر سعادت طلبت **کریا** این نام شریفین من سامع

ز جفاست **قدوة** الاولیاء والاصفیاء شیخنا و مولانا

حضرت شاه غلام محمد ^{معصوم} سلم الله سبحانه و البقاء **نظم**

سراپا طاهر و حست و جانت یا میرا ز باطنش کلانی نشا
 زبان در شرح و صف بود لال قلم در ذکرش چو زبان است
 عنایاتی که دارد بر من یا سر هر موی در شکر است
 و ایشان را بوالد بزرگوار خوش قطب الارشاد مرجع الا
 قطاب الا و تا منبع بحر ارغان مظهر ایت لرحمن
 واقف اسرار تشابهات عالم رموز مقطعات
 المشرف الاصلاته وارث الانبیاء بالوارثه سیدنا
 و قبلنا کاشف الاسرار و الاخفی حضرت حاجی غلام محمد
 معصوم رضی الله عنه در تفرید را بحری و کانی
 تن تجرید را روحی و جانی یا دم از زبانه سازد نور
 زرین

زایل **۱** دم او صیقل یسیند دل و ایشان را بوالد
 نبر کو در خویش نتیجۃ الاولیا و سلالة الاصفياء مطهر
 انوار ربانی مطهر سرسبز بجانی کاشف الحقایق کو اصل
 کمال کسب است قدوة العالمین زبدة العاشقین
 امام العارفین حضرت شیخ محمد اسماعیل رضی اللہ عنہ
پ محسن نقد معرفت نقد خیریه شرف **۲** معدن کو
 هر صفا کو هر معدن کمال **۳** مورد لطف نیروی ثاوی
 راه احمدی **۴** مطهر سرسبز مدی مطهر فضل و
 الجلال **۵** و ایشان را بوالد نبر کو در خویش تاج الاولیا
 وارث الانبیاء خازن کنوز الاحدیة قاسم معانی

الرحمة معراج الوصل منهاج القبول لمحقق باسرار

المحبته والمحبوته الذاتية بما صلب الخلافة والقيومية

واصل من عرف الله طاله سانه واقف سر مرقطه

القرآن نور حقيقه الانس والجان شفيع دخول الجان

قيوم الزمان حضرت شيخ محمد صبغة الله عنه عليه السلام

قد تو سر وجهين دلجوئي سر تا قدم طافت و نيكوي

از رشته جان دوخته است و ازل تا بر قد تو جامه نيكوي

اگر هر مويي من کرد ذرياني تا ز تو و انم هر يك دستايي

نيارم کو هر شکر تو سفاقت تا سر مويي ز جهان تو نقتن

و ايشان را الوالد هر کو از خوشي تا مام الهام مادي نام

الابدان والاوتاد مرجع الاقطاب والاوتاد سلطان العارفين
 سند التحقيق ملاذ العالمين عين العابدين سرمان الملة
 والدين واقفا سر مشاهبات مطهر موز المقطعات
 مجد الدين شينخوا ومولا الشيخ الاسلام والمسلمين عروة
 الوثقى حضرت شيخ محمد معصوم رضي الله عنه زاعي بخشين
 زسر افكنده يا تاج سرش خاک و بنده يا
 چشمش مطامع انوار غيب يا نور كج كرده چو موسي يا
 زنده كيه دل چو سپيد از روش يا بزه جان چون خضر ز نقش
 طلعت و نور عادت فشان يا خلعت او دين دولت نشان يا
 صبحش اكبر سهر وجود يا همش اتيار كن بحر حود يا
 دايان را بواله بر كوار خوش غوث خلایق و مشرق قلوب

نور الطریقت و نور الحقیقة مطلع الموز و الاشارات منبع النور

و البشارات متشبهه المقامین متمکک الموحیدین برهان

السلف سلطان الخلف طالع بحر الملاحات صباح بیت

الصباح شید البشر منور المائتة الحادی عشر امام ربنا

محبوب سجانی مجدد الف ثانی خلف محب حضرت شیخ

عبد الاحد فاروقی رضی الله عنه ما نزع او مطلع صبح صادق

لب و کو هر کان ملاحات ما جمال نیکوان در پیش و کم

چنان کریر تو خوشید انجم ما مہی بود از پیر شای

وز و مکان را روشنای ما نہ مہیات روشن آفتابی

مہ از وی در فلک فنا بانی ما مقدس نور از قید چه چون

سراز جلیبا چن آورد ما مہی فرزند فاروقی است چون

سکون

کنون از زبان او کند آب **ا** سرایم مدح انسلیح غوث
 کنم خورشید را چون ذره **ا** سرایا نسخه اخلاق فاروقی
 نیز هر منقصد تریاق فاروقی **ا** حیراع نقشبندیهفت محل
 نگاهش نقشند غیر از دل **ا** و ایشان را بخدمت ولایت
 پیاه حقیقت آگاه مادی طریقند راجع الیهایت فی الیهایت
 مؤید الدین الرضی شیخ محمد الباقی نقشبندی رضی الله
 که یکی از خلفای کبار از طریق عالی نقشبندی قدس سره **ا**
 اسرار اهلها بودند رسیدند چون نظر فیض را شراخواجیه عاقلان
 بر علو استعداد و قابلیت و کثرت علم و عبادت و وفور عبادت
 اداب و رفیع تربیت ایشان افتاد الطاف بسیار فرمودند
 بعد از آن بخلوتی نمودند طلب ایشان و بزرگوار و مرقبه طریق

علیه نقش بندیه قدس الله تعالی سر را بلبها دلالت فرمود

مودند و توجیهات علیه نگار بر دند و مهران خلوت

ارام و حلاوت و لذت از تمام روی نمودند انا فانا ترویا

علیه و عروجات متعالیه بجهور دل می پیوست با الجمله

آنچه بدو سه ماه بعایت الله و ترتیب آن خواجیه باقی الله

در تحوین نطنز بجهور رسیده فلم زبان و زبان قلم از تعمیر

و تحریر آن قاصر است که سالکان را در سالهای سال

بدست نیاید که آنحضرت را سبغت محبوبی مرادی بکجو

ل پیوست شمه از آن برنگاشته می آید که خود آنحضرت خواجیه

قدس سره در تحوینشان تبقریب میفرمودند و آن نیست

که ایشان از محبوبان و مرادان اهل دین صورت پیران

رزق نیست

از آن است و روزی در خلوت آنحضرت خواجه عالی مقام
ایشان اطلب فرمودند فاتی که پیش از آن چند سال
اعلوی حال و احوال بدارالکمال معامله کرده بودند گفتند
که چون حضرت مولانا و بزرگ خواجه امینکی قدس سره مرا
امر کردند که هندوستان شو که تا این سلسله علیه را از تو بجا
رواجی بپذیرد آید ما خود را نشان این معنی ندیده تا وضع
منویم ایشان امر را بخاره کردند در آن سخاوت دیدند
گویا طوطی بر سرش خفته و ما در دل خودست کردیم
که اگر آن طوطی از آن شاخ آمده بر دست ما بنشیند ما را
کشایشها درین سفر روی خواهد داد و مجبور نخواهد بود
پرواز نموده آمده بر دست ما بنشیند و ما آب دهان خود را

در منقار او کردیم و آن طوطی در دستان من شکر رحمت فرود
 آن شب این واقعه را چون بحضرت مولانا خواجه ایلی
 قدس سره رسانیدیم فرمودند که شما زودتر منوجه بنده
 ستان باید شد که طوطی جانور بندیت در بند و ستان
 از دهن شما غریزی بوجود آید که عالمی از روشن
 و منور گردد و شما را از وی بهره برسد و نیز فرمودند
 که چون بپرسید رسیدم در وقت غروب نمودند که در جواب
 قطب فرود آمده و از حیل القطب نیز گاه که در آید
 صباح آن روز بد ریافت درویشان و گوشه نشینان
 آن بلده رفتم جماعه را که دیدم بپایشان را بران حلیه
 یافتیم و نه آثار و حالت قطبیه را از هیچ یک معاینه کردیم
 سحر

گفتیم که شاید کسی از اهل این شهر قابلیت این معنی داشته
 باشد که بعد ازین بطور آید همان روز که شما را دیدیم
 هم حلیه شما را موافق یافتیم اما قابلیت در شما مشاهده نمود
 و نیز میفرمودند که چون نبوایی سر نهاد شما رسیدیم و شت
 و صحرائی انجارا پراز مشعلها دیدیم و نیز میفرمودند که اعدا
 بلده دیده شد که ما چراغ عظیم افروخته شد و مشاهده می شد
 که ساعت ساعت نور آن چراغ افرون میگشت
 نیز مشاهده می کردید که مردم از آن چراغ افروخته ما چراغها
 می کثیره افروخته و این معامله شما میدانیم از نجات
 که آن خواجه عالیشان یکی از مخلصان مکتوبی نوشته

اند و قلمی فرموده اند آن مؤید این معنی است **شیخ**
 نام مردیت در سخن کثیر العلم و قوی العمل و زری حین
 فقیر باو نشست و خواست کرد عیایب پیر از روزگار و او
 او مشاهده نمود بان ماند که چرا غی شود که عالمهای زرو
 روشن و منور کردند الحمد لله تعالی کامل و مبرقین
 پیوست و این شیخ مثالی برادران و اقربا دارد
 همه مردم صالح و از طبقه علمای چند این را دعا کوی
 ملاذمت کرده از جواهر عالی دانسته و استعدادهای
 دارند و فرزندان شیخ که اطفال اند اسرار الهی اند با الجمله
 شجره طیبه است الی آخره و در نیز زبده المقامات
 پیوسته

آورده است که سیادت و نجابت پناه میر محمد نعمان
 که یکی از خلفای کبار زبده صفا کیشان بودند روزی
 با این فقیر نقل نمودند که حضرت خواجہ قدس سرہ در حال
 حیات چون ایشان را رخصت داشت و فرمودند جمیع
 اصحاب بخد مت ایشان سپردند و هر کدام را جدا
 جدا طلب داشتند و داع فرمودند و خدمت ایشان
 فرستادند و ایشان را متکفل بر ترقی ایشان
 ساختند چنانچه پوسته باصحاب خود میفرمودند
 که در خدمت ایشان تعظیم نکنید و توجه خود بجنبان
 بنمایید و در این اثنا ما این فقیر محمد نعمان نیز فرمود که خد

خدمت ایشان سعادت خود دانسته ملازم باش
 بعضی برسانیدیم که قبلاً نوحه من درگاه شماست هر چند
 ایشان بزرگ باشند حضرت خواجہ از روی غضب فرمودند
 که میان شیخ احمد اقبالیست که مثل ما ہر استارہ کان
 در ضمن ایشان کم اند بعدہ با اعتقاد درست نیاز تمام
 بخدمت ایشان رسیدم و نیز چون سفر کیوم حضرت
 ایشان بخدمت آنکس خواجہ عالیان رسیدند در سہ
 ن سفر نمودند کہ ضعف بسیار غالب است مہ
 حیوات کم ماندہ از حال طفلان خبر دار خواہی بود فرز
 ندان خود خواجہ عبداللہ و خواجہ عبداللہ طالب فرمودند
 و زربان

و ایشان اتماس طلب چه در حق آن دو نور دیده
 و ایشان در حضور پیر بزرگوار تو جهات عالی فرمودند
 چنانچه شرا آن توجه بحضرت خواجه میر طاهر شد و بنیر سفیر
 نمودند که روزی از زبان کو هر بار آن خواجه عالمیقدار
 قدس سره شنیدم که می فرمودند که امروز زیر فلک ازین
 طایفه علیه چون ایشان کسی نیست و قتی دیگر زبان
 در فشان خود دارند که بعد از اصحاب و کلمات بعین
 و مجتهدین چون ایشان و حید از اخص فی خاص نظر
 در نمی آید و ما دین سه چهار سال شعی نکردیم
 چند روز بازی کردیم الحمد لله و الحمد لله که این بازی

و این دو کان پردازی ما پفایده نژده که چون ایشان
 بر روی کار آمدند با جمله این طور صحبت و معاشرت در میان
 این پیروان و مرید بظهور رسیده کم کسی شنیده و عجا
 ر و زکارت و موجب این حیرت هم شاه این حال
 کلام نواجیه بزرگوار و هم علوم مرتبه ایشان گواه آن است
 آنی ناطقه زاکان تو دارد اکلیل ^{بر} بر جان تو هم حال تو
 بر مان و دلیل ^و و نیز فقرات مدحیه که از زبان در
 فشان آنخواجہ عالی شان در حواشی ایشان بظهور رسیده
 پیش از آنست که به تحریر کتب ^{کر} بگویم شرح این حید
 نیاید بزرگان آیتہ کرمیہ ذالک فضل اللہ یؤتی
 من یشاء

من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم برصل سخن
 رویم و گویم کہ نسبت ارادت این خواجہ بزرگوار
 بنجذمت حضرت مخدوم مولانا خواجہ امکنکی است
 قدس سرہ و ایشان را بنجذمت خواجہ درویش
 ولی قدس سرہ و ایشان را بنجذمت خواجہ زاہد
 و ایشان را بنجذمت غوث الافراد حضرت خواجہ
 عبداللہ احرار قدس سرہ و ایشان را بنجذمت
 خواجہ یعقوب چرخ قدس سرہ و ایشان را بنجذمت
 قطب العلماء و ارث المرسلین حضرت خواجہ بہاؤ
 الدین نقشبند قدس سرہ الا قدس و ایشان را

بخدمت سید میر کلال قدس سره و ایشان را بخدمت

خواجہ بابا سماعی قدس سره و ایشان را بخدمت

حضرت علی رام تینی قدس سره و ایشان را بخدمت

حضرت خواجہ عارف یوکریمی قدس سره و ایشان را

بخدمت خواجہ عبید الحلقی عجد وانی قدس سره

و ایشان را بخدمت خواجہ یوسف الهمدانی قدس

سره و ایشان را بخدمت حضرت خواجہ ابو علی فایز

قدس سره و ایشان را بخدمت خواجہ ابوالحسن

خرقانی قدس سره و ایشان بخدمت خواجہ حضرت

سلطان العارفین بایزید بسطامی رحمه الله علیه

و ایشان

وایشان را تجذرت حضرت برحق مطلق امام جعفر صادق

رضی الله عنه وایشان را تجذرت حضرت قاسم بن محمد ابوبکر

رضی الله عنه وایشان را تجذرت حضرت سلمان فارسی

رضی الله عنه وایشان را دریافت شرف صحبت مبارک

جناب مقدس مطهر معلی حیات الهی حضرت محمد طیفی

صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم نسبت باطن تجذرت خیر

بعد الانبیاء و بالت تحقیق امیر المومنین امام المتقین حضرت

ابوبکر بن صدیق رضی الله عنه وایشان بحساب

کائنات و خلاصه موجودات اشرف مخلوقات

رحمته للعالمین و سلطان المسلمین خاتم النبیین محبوب

۱۳۵
 رب العالمین حضرت محمد رسول الله صل الله علیه وسلم

شاه ایوان مکر و شیر ^{ما} ماه تابان مشرق مغرب

شرف کوهر بنی آدم ^{ما} از شرف سرور همه عالم

کوی او مقصد است ^{مقصود} او مقصود ^{ما} شهر یاری که خیل است همه

او شبانت دیگران چو ^{ما} پختن ثواب را بر تافت

بیک انگشت قرص ^{نفت} اشفاق بود بر ترز ^{نجم} و افلاک

زان نیشاده سایه ^{نفت} آنکه کند شست از سپهرین

سایه افو کجا شد ^{نفت} برین ذات او هست بعد خیر سل

کل پس از برک میوه بعد ^{نفت} کل انبیاء از شرف نبود ^{نجم} و

خود تواضع کنان نشسته ^{نفت} و از نچاست که حق البصاعت

بعد از

بعد از دریافت اجازت روح پرشوح حضرت قبله گای و

سایر حضرات منظره فیوضات تبارخ بیت و مقنن

ماه رجب الحریب مطابق سنه هجری یک هزار و یکصد

و هشتاد و شش در راه سفر مبارک حضرت حرمین الشریفین

را و هم الله تعالی شرفا و تعظیما فی البذر الجریده مراد

سلوک و تسلیک ایشان را براتب به تحریک کشید

که منبسط از کلام امام ربانی محبوب سجانی فرد فرد

نیروانی قطب ربانی غوث صمدانی کاشف اسرار

مشانی پیر پیران مجدد الف ثانی رضی الله عنه و آله

عروة الوثقی محبوب سجانی قیوم عالم و عالمیان

۱۱۱۱
۱۱۱۱

غوث الافراد مجدوالدين كاشف الاسرار والعلوم حضرت
 شيخ محمد معصوم رضي الله عنه وايضا در بعضي مواضع
 بجهت بعضي حكم عبارات از مقامات ومكاتبات اين
 دو بزرگ عالي درجات آورده تا اهل سلوك بران مطلع
 گردیده و كمر عقيدت بسته و قدم از سراسر شانه براه
 ايشان شتابند و از كمالات كثيره و بركات عظيم
 مفيد و مستفيد گردند بحرمت سيد البشر وآله الاطهره
 عليه و آله من الصلوة افضلها ومن التليمة
 اكملها و في الحقيقة كنيت از سرار اوقات قسرب
 و بحریت موصل بمنازل قدس غواصي بايد كه از غوا
 رين بـ

آن برای و شناساوری باید که شناساوری نموده مطلوب

حقیقی و اصل کرده **بود** و ادیم تراز کج مقصود نشان

بکر نرسیدیم نوشتید بری مؤالف گوید غفر الله که چون

بعنایت الله سبحانه بعد از تمام و اختتام این رساله

این کتبه بنیاد برایت روضه منوره سلطان الملائین

و خاتم النبیین و محبوب رب العالمین جناب قدس

مظهر معیاد حیات النبیین حضرت محمد الرسول الله صلی

الله علیه و سلم مشرف گردید تا مدتی خاطر این مسکن

مشوش بود که آیا آنچه تحریر یافته است مقبول و مرضی

است یا نه آخر همان شب در منام بنیاد برایت آنحضرت علیه

و علی آله الصلوٰۃ والسلام شرف کسودیده و نسبت خا
ص الخواص و رغود یافتہ و کمال ضامنندی اسرور
علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام و رین مر جلیل القدر
تصور نموده الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقل
جاءت رسائل ربنا بالحق بالجلد بناي
این رساله هر یک مقصودست و آن مقصد شش
بر یازده فصل **اول** در مدحهای طریقه علیہ نقشبندی
قدس اللہ تعالیٰ سرارہ اہلبہا و فرست طریقه بر
طریق سائر مشایخ رحمہم اللہ تعالیٰ **بہ** فضل طرق
ترجمہ نوی

آن طریق است که ملزم است سینه و باطنیان احکام پر^{شعه}
 بود و آن طریق طریق کابریقت بندیه است قدس^ی العالی
 اسرار هم که اختیار کرده از هر چه اکابران التزام است
 سینه نمودند و اجتناب بدعت فرموده اگر باین مسأ
 بعث ایشان را با حوال و موجب شرف سازند نعمت
 عظیمی میدهند و شکرین نعمت بجا می آرند و اگر
 کوه کوه انوار و احوال و موجب در باطن فیض موطن
 ایشان افاضه فرمایند و ذره ازین التزام بردارند
 آن احوال و موجب را نمی پذیرند و خرابی خود
 میدانند و بجز استدراج نشمرند و اگر عالم عالم

ظلمت و کذب و ریاض ایشان بریزند و ذره ازین
 التزام را برپا دارند غم نمی خورند بلکه امیدواری باشند
 و میگویند که جوکیان و برهمنان و فلاسفه یونان از
 قسم تجلیات صوری و مکاشفات علوم نوحیت
 بسیار دارند و غیر از خرابی و رسوائی و بعد و حرمان
 نصیبشان نیست لهذا از طریق صحاب کرام است
 و نهایت و یکران در هدایت ایشان اندراج یافته است
 ایشان بحضرت صدیق کبر منسوب ضی الله عنه که فوق
 همه نبسته است و قاصدان این طریق که از بعضی کمالات
 ایشان انکار می نمایند از فیوض و برکات ایشان

عنه

محروم میمانند کوراند و اضلالت ابدی گرفتار بخانا
 الله سبحانه عن هذا السلام العظيم **مقر** نقشند عیب
 قافله سالارانند که بر بند زرره پنهان بجرم فله
 از دل سالک جازیه حجتان **ای** بر دوسو سه خلوة
 فکر چه را قاصد که کند این طایفه را طعن قصور
 حاشه الله که بر ارم نربان این کله را همه شیرین جهان
 بسته این سلسله اند **نار** و به از حید حیان بکسلدین
 سلسله را چنانچه در مداحی این طریق عالی امام ربانی
 محبوب سبحانی مجد الفانی رضی الله عنه در
 مکتوبی از مکتوبات جلد ثانی بنام خواجه جمال الله

چنین برنگاشته اند و آن مؤید این معنی است
 بعد آنکه پیران من و بخدا راه نمایان من که متصل
 ایشان درین راه چشم و اگر دم و متوسط ایشان
 ازین مقوله کتب ده گوارین طریقه سقا لف
 و بار از ایشان گرفتیم مگر بویست به وجه ایشان
 حاصل کرده اگر علم دارم طفیل ایشان است
 و اگر معرفت است اثر التفاتشان طریق انداج
 نهایت فی البدایه زین بزرگواران هم ختم
 و نسبت آن جذبات بجهت قیومیت ایشان بخند نموده
 بیک نظرات آن آندیدیم که مردم در این پناه
 و نیک

و بیگ کلامشان آن یافتم که دیگران در ستین یابند
 آنکه بتر نریافت یک طر شمس الدین خنده برده و سخره کند
 بر چله خوش گفت آنکه گفت نقشند عجب
 قافله سالارانند که برند از ره پنهان بجرم قافله را
 از غلو خط و سمو سمیت پند ای طریقت را از سیرایی
 قهر دارد و اند و میرا قافی را در ضمن انیر قطع نمایند
 سفر در وطن که عبارت ایشان است کنایت ازین
 میر است و در طریق این بزرگان از قریب است که مذکور
 شد و این راه قریب است و بوصول نزدیک تر
 و نهایت میر دیگران در بدایت سیر ایشان است لهذا

فرمودند که ما نهایت راه در بدایت درج میکنیم بالجمله
 طریق این خبر کو ازان در میان سایر طرق مسیح قد
 س الله هزار هم بسیار عالیت و حضور اکاهی ایشان
 توان گفت که فوق اکاهی اکثر ایشانست ازینچاست که فرمود
 ده اند نسبت ما فوق همه نسبت ثابست و از نسبت حضور
 و اکاهی مراد داشته اند لیک چون ما وراء افاق
 و نفوس و سلوک و جذب سخن بر اند سخنان باندازه که
 لات ولایت می فرمایند اهل الله بغیر از فنا و بقا هر
 می بینند در خود می بینند و هر چه می شناسند در خود می
 شناسند و خیریت در وجود خودست و نیست
 انفسکم

انفسكم افلا تبصرون الله سبحانه الحمد والمنه كما

این بزرگواران هر چند از پیرون نفس و آفاق خیرا

داند اما گرفتار نفس و آفاق بنیند و میخواهند که نفس را

نیز در رنگ آفاق تحت لاسازند و بعلت غیبت

نفی آن ننمایند حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره

میفرماید هر چه دیده شد و شنیده و دانسته شد آن همه

غیر است بحقیقت کلمه لا نفی آن باید کرد ^{نفس} نقشبند

ولی بند هر نقشبندی ^{بهر} مردم از بوالعجبی نقش و کسری ^{بند}

تم کلام شریف ^{نفس} در بیان تعریف حضرت مجدد

الف ^{فی} رضی الله عنه و آثار و علامت مخفی نماند

که حدیث شریف علمای امتی کا نبیاء بنی اسرائیل
 کو یاد آن سید سالار شاری بوجود فیض آن مود حضرت
 مجد و الف ثانی فرموده و تازہ کرد و نور و ایند او بنی
 اللہ غزوین متین آن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم
 و نسبت ولین و آخرین بہمان طراوت جلوہ کر
 نمود **این** روشد کل فرودہ رندان تازہ چون ز
 چمن نچرخند ان تازہ **از** خامہ فی رنگی حمد شدہ
 و سیریدہ نقش نقشبندان تازہ **از** نچاست کہ خباب
 عروۃ الوثقی محبوب سجانی قیوم عالمیان محمد
 زودہ بزرگ حضرت شیخ محمد معصوم رضی اللہ عنہ و مکتوب
 زریکتوب

از مکتوبات جلد ثانی بنام مولانا حسن علی قلمی فرمود
و ندو آن را نیست صحیفه شریفه انجومی مولانا حسن علی
رسید مضمون آن بوضوح پوست نوشته بودند که
بعضی با سیلان میکنند که تعریف مجدد الف ثانی است
و آثار و علامت و کدام است و در حضرت ایشان هر چه
کمالات بظهور آمده بیان فرمایند تا در شان ایشان
آشنا و پیکانه باطلاق این رسم استبانه ای نماند مخدو
مجدد و الف ثانی بودن امریت کثیفی و الهامی بوجده
آن صاحب این معامله تعلق دارد الزام امری نیست
که با آثار و علامت آن معقول آشناء و پیکانه تو اندر و

هر که شناخت و سعادت ارزانی دارد از راه مناصبت مغفوی
 قبول تضرع را بطلان نماید و مورد فیوض این اگاه بر میگردد
 و هر که بیکانه بی سعادت است از جهت مساکرت باطنی اگر
 بی باین اسرار نبرد و قبول نماید از فیوض و برکات این دنیا
 محروم ماند که باند بیکانگان از محبت خاری چند مارا
 برد و قبول آنها کاری نیست منکران مثل قرآن معجزه
 با چشم دیده اند و از بکار مانند منع ذالک کسی را که فوت
 حدسیه عطا کردند اگر در اطوار و اوضاع انحرفت
 نیکتایل نماید و فیوض و برکات و کمال و احوال و علوم
 و اسرار که آن قدوة الابرار مستاز است بدو کند
 چه بکافران

فی تکلف حکم مجید و بودن ایشان نمایه حضرت با قدس الله سره و مکتوب
 ب خود و در مکتوب چهارم جلد ثانی بزرگداشت اند که این معارف
 از حیطة ولایت خارج است از باب ^{معارف} رنگ علماء ظهور و ادراک
 عاجز و در درکات آن قاصر این علوم مقبض از منکوت انوار
 نبوت اند علی اربابها الصلوة والسلام والتحية که بعد از مجید و
 الف ثانی به تبعیت و وارثیت تازه کشید از مضی ^{طهور} و
 طهور یافته صاحب این علوم و معارف مجید و این الف ثانی
 است کما لا یخفی علی الناطقین فی معلومه و معارفه الیه
 یعلق بالذات والصفات والافعال والاسباب بالاحوال
 والتجلیات والطهورات فیعلمون ان هو

کلام و العلوم و المعارف و ساری علوم و العلماء
 و ساری معارف و اولیاء و بل علوم و هو
 لا با النبی الی تلك العلوم و شرک تلك المعانی
 سارف لب الله سبحانه لها دی بلا فقل

که پیرمائمه مجدی گذشته است اما مجدد مائمه دیگر است
 و مجدد و الف یک چنان که میان مائمه ^{فقط} و وقت ملک
 زیاده از آن و مجدد آن است که هر چند در آن مدت
 از فیوض بستان برسد ^{مجدد} توسط او برسد اگر چه قطاب
 و او تا دو بدلا و او حیاء و اوقات بودند خاص کنند
 بنده مصلحت عام را ^{در بیان} و استناده
 سزای حق
 و سزای

و مریدان بدانکه چون طالبی پیش آید باید که هیچ اول و آخر
 استخاره فرماید و خود نیز استخاره کند از سه استخاره با
 چون استخاره جانب است آید شروع در تعلیم و تلقین
 او نماید و این معنی بر آنکسان است که از جواب نفیس بگویند
 و خواشس سلوک داشته باشند و الا نه بی استخاره
 در کار اینها شروع نماید و هیچ توقف نکند نقل مشهور
 است که در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست زیرا که
 اقبال قلب شیخ کامل و مکمل نیست فایم مقام استخاره است
 بعد از آن توبه تعلیم کند و طریق مناسب حال طلب
 تلقین نماید و از شرطی شرعی و ادب طریقت

بیان فرماید و بگوید که حصول مطلوب غیر از این نیست
 بعد از آن با حوال و تا حد مقدمه و توجیهات بکار رود
 تا آنکه آثار جذبه که از لوازم این راه است پدید آید و بسند
 با صاحب خود میبندد باشد که هر واقعه که سرسوی
 مخلف کتاب است باشد را خیار نکند از اجتماع
 طالبان ترسان و لرزان باشند و همواره ملجی
 و متضرع بوده باشند و در کارخانه این کابری
 افتد و اشتغال خلق و راز حق سبحانه باز دارد
 و گرمی طالبان خنکی نکس شود و هر حال هم باران
 صحبت دارد و استغفار و التماس از دست نهد و بگوید
 خلوت

خلوت مقرر سازد و ذکر کثرت کند و از نوبت زلال و توبه و انابت
 در آن هنگام غیبت سازد و حلقه ذکر را سرگرم سازد و با جمله
 بامریدان چنان سلوک نماید که در نظرشان مهیب
 و باوقار و در آید انقدر انبساط نکند که موجب جرأت
 و استغنی گردد و خلل در کار آنها افتد زیرا که وصول
 و حرکات طریق بی رعایت ادب و **میرفت**
 بی ادب محروم ماند از فضل **رب** فی الحقیقه رعایت
 او **مستحب** و اتمام صحبت و مراعات شرائط از ضروریات این
 راه است تا راه افاده و استفاده مقصود گردد و نیز باید دانست
 که مدار وصول بدرجه کمال غالباً مشروط بجهت است

۴۶۵۰

طالب صا و ق از کمال محبت که شیخ پیدا کرده است خد فیوض
و برکات نبرایده از باطن فیض موانع او نماید و مانع
ار او منور میگردد و وسعت بساعت ترقیات عالیه
و عروجات متعالیه بزرگ و نماید طفیل دست باشد
هر چه باشد و نیز مخفی نماید که اگر سالکی در واقعۀ پسند
که پیر کامل من مرا اجازه تعلیم و تلقین طریقت عطا فرماید
تجویز تلقین نباشد تا که اجازت تعلیم طریقت است
پس علی در خوابی واقعه راست نیاید و همچنین در
حوال موافق و قطبیت و غوثیت و فردیت که امثال
آن در مقام با واقعه ظاهر شود نزد این اکابر معتبر نباشد
نحواب

بخواب اندر مکر موشی نترشد و العلم عند الله
 در بیان لطایف عالم امر و عالم خلق و میان فنا و
 بقا و انوار تجلیات و ظهورات ممکن و ماوای
 آنها مفضلات مناسبت لطایف عالم خلق با هر
 ازین عالم امر باید دانست که همگی درین راه هفت گام
 دو از عالم خلق و پنج از عالم امر و پنجگان عالم امر قلب
 روح و سر و خفی و اخفی است و دو از عالم خلق قلوب
 و نفس است قالب مرکب از عناصر اربع است که عبارت
 از خاک و آب و باد و آتش است و این لطایف عالم امر
 بعد از حصول علوم و معارف و احوال موجب تعلق

بهر که ام اینها علی و طریقی که اکابرین سلسله عالی قدس^{لله}

اسرار هم اختیار کردند سیر آن از قلب است که در پهلوی^{حسب}

واقع است و این قلب صویری گویند که نشیانه قلب

حقیقی است و آن فوق العرش که از عالم است و^{حقیقیه}

جامعه نیز گویند و مرا حقیقت جامعه قلبیه که تاثیر و^ف

وسکرو فنا و استهلاک که متعاقب یکدیگر می آید

طالب باید که زبان خود را بکام بچپاند و هر دو چشم

بر بندد و لب بر لب بندد و خیال غیر کسبجانه از دل^ب

گرداند و هیچ مهت متوجه قلب صویری گردد و نقطه

مبارک الله در دل بطریق خطور دل بگذراند و نفس را^{رفت}
بطور خود

بطور خود باشد یعنی حسن و مداومت بکند نماید و این
 از حضرت ذوالجلال رب الکونین است مدام اگر کسی است
 متوجه انجناب نکرده آن فیض منتقطع گردد پس باید ری
 دل از غیر حق سبحانه جل سلطان تافته مدام متوجه انجناب قیسی
 بود این معنی در ابتدای کلام است آن را یاد کرد و گویند
 طالب باید که چندین مداومت بکند نماید که حضور سبحانه
 بنوعی حاصل نماید اگر به تعاف با و با سوا نماید هرگز مخلوق
 او نکرده و این مغفرت نه قلبی است که قطع تمامی دایره
 سیری الله است که تقدیر سیر آن بدست پنجاه سال راه
 راه نموده اند آیه کریمه تعجج الملائکه و سرع
 الیه فی یوم کان مقل مره خمین الفسنة

و از عنایت الهی جلالت و بزمین نظر پیر کامل سهولیت قطع
 آن میسر آید این حالت را یاد داشت گویند و نسبت این
 معامله بجمالات که فوق است حکم قطره نسبت این معامله
 بدریای محیط درین هنگام ذکر را از طلاوت قرآن و لغو
 و تسبیح و تهلیل افضل دارند و میگویند شمارد آنرا که در
 سرای نکار است فارغ است از باغ و بوستان و تماشا
 لاله زار و از گذشتن سیر قلب سیر در مرتبه است
 که فوق است و بدست راست تعلق دارد و از گذشتن
 روح ستر است که فوق است و از گذشت ستر خفی است
 که فوق است بعد از آن معامله با خفی است که فوق است
 و این هر کدام را محل علی حده است و بجای نفس است
 بحر طنه

در دماغ است بزرگ که هر که لطیفه زین الطالیف عالم زیر قدم
 غنی است از انبیاء کرام علی نبیا و علیهم الصلوٰه و السلام ^{اللطیفه}
 قلبی قدم حضرت آدم صغی است و لطیفه روح زیر قدم حضرت
 ابراهیم خلیل الله است و حضرت نوح صغی الله است و لطیفه
 سر زیر قدم حضرت موسی کلیم الله است و لطیفه خفی زیر قدم
 عیسی روح الله است و لطیفه خفی زیر قدم مبارک مقدس
 معظم حضرت رسول الله صلوٰه الله علیه و علیهم اجمعین
 و هر کجی زین الطالیف عالم امر را علی حده نور است که
 در وقت حصول باک حبلوه می نماید و چون که قلب حقیقت
 جامع است دل زین شریک می نماید و متوسط این

او باین لطایف اربعه میرسد و در لطیفه پنجمی قرار می باید و نور

قلب و دست و نور روح سرخ است و نور سفید است

و نور خفیه سیاه است و نور خفیه سبز است و این لطیفه پنجمی

ای علی لطایف عالم مرست و فوق همه آن که در شان او

حدیث قدسی نقل می کنند که آمده است و فی ^{خفیه} لای

انما دراصل در مرتبه اصول لطایف پنجگانه عالم امارت

که طیران عالم قدس منجمله از همه لطایف بالاتر می

بالاتر میرود یا شرف علی زیر آنکه لطیفه محمدیت علی ^{جها} ضا

و فضل الصلوة و السلام و التحمید بدانکه چنانچه در کتب

قدسی آیات حضرت عروقه الوثیقی رضی الله و افع است

بسم الله الرحمن الرحيم اگر گویند که بعد از ظهور آن چلی
 و یا بعد از تجلی آن فضا است گوئیم که لازم و ملزوم اند میان
 سخن شیخ الاسلام انصاری قدس سره تائیدی بر
 تائیدی نیایی ندانم که کدام یکی پیش و کستن یا
 ستن چون از ظهور تجلی فعلی قلب فی کرد و در
 فاعل منفی شود و خود را مسلوب بفعل خوبانی
 کرد و خود را فعل خوب بد بعد از آن فاعل
 از ظهور تجلی صفات حق تعالی بحصول می یابند و
 بقا روح غیر بدان صفات قدس بود بعد از آن فاعل
 سر است که مضمی اوشیونات و عبارات صفات

۱۵۸
و بقای او بعد از فناء او فدا گشته است بان شیوناست
بعد از آن قنای خفی است و معنی او صفات
سلبه و تنزیه است و بقا و او بان بود بعد از آن فناء
اخفی است و معنی و آن مرتبه است که کالبرزخ است
میان مرتبه تنزیهی و میان احدیت مجر و کث است
و بقای خفی بعد از فناء بان مرتبه مقدسه است چون
سیر یا نجار در درجات و ولایت عالم امریه است
ایند که رین لطایف خیمه در مرتبه ولایت است
بعد از آن اگر فضل الهی مدد فرماید پیر در کمال است
لطایف خیمه عالم خلق است که اصل لطایف

حبسه عالم از مد معاملة لطیفه نفس صل معاملة لطیفه قلب است
در معاملة لطیفه با در اصل معاملة لطیفه روح است و معاملة لطیفه
آب صل معاملة لطیفه سر است و معاملة لطیفه نار اصل معاملة
لطیفه خفی است و معاملة لطیفه خاک اصل معاملة لطیفه
اخفی است و تواند بود که بعضی را فنا و قلب روح دست ۲
و فنا سر شود و بعضی را فنا سر شود و فانی لطیفه که بعد از آن
است نشود و بقاء همان لطیفه قلب و روح اتقار و دراز
و بقاء بود و لیکن چون فردا حقایق هر یک ازین الطاف
در جلوه در آید آن لطایف که درین نشاید و لذت فنا
بقا نشان مشرف نشده اند از ثمرات نتایج مشابه

آن فنا و بقا فایده کامل نکرید من کان فی هذه
 اعمی فهو فی الاخره اعمی تم کلام شریف
 مخفی نماند که اگر بر این طریق قدس الله تعالی ابراهیم
 بجانب استجابت از عالم خلق مضافه قرار داده اند
 و بقلب صنوبری سیمی کرده و قلب حقیقی که حقیقت جامع
 است انرا باین مضافه مناسب بام گفته اند بلکه مستنیر
 و ماوای قلب مودود اند زیرا که این مضافه متعین
 به فی از حرکت و جنبش و سکون قلب است و حرکت
 و سکن و زکات و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر
 و با نور را و منور شده چنانچه احوال یکدیگر منسوب است
 سرمد

اگر روح را نیز این معامله قلب میان آید کنجایش دارد
 که نسبتی از چونی دارند یک نغمه نشسته در و پرده فته
 ز دو جاذبه هر کرده باید دانست که قبض و بسط هر دو بازوی
 این راه اندب یکی اگر قبض رونمایه از ان دلالت شود
 که سالکان را اندر اثنای سلوک رمیده و سبب
 طرقتی شان میگرد و قبض و بسط هر دو داخل احوال اند
 قابض و باسط هر کدام از اسما و الهی اند سالک کای مورد
 یک اسم است و کای مظهر اسم دیگر لیکن معامله قبض و بسط
 تا زمانیست که سالک در تلویحات احوال است چون معامله
 از تلویح به تکلیف آید قلب سیر طایف عالم امر از تلویح

احوال قبض و بسط از او که در ندر بعد از آنکه قبض است بر ظاهر صورت
 است و بیاطن لطائف عالم امر ملوک احوال است نمیکند
و شش در بیان مرتبه ولایت صغری که ولایت و لیا
 به آنکه اصول لطائف پنجاهانه عالم امر از دایره ظلال آسمان
 و صفات است پس قیامی آنها عبارت از وصول لطایف
 صفات است چنانچه وصولشان از مقام افعال
 واجب تعالی است و قیامی شان مربوط باین اصول
 است و این ظلال مبادی تعینات سایر مومنین
 است که سیمی بولایت صغری است و نهایت خروج
 این لطائف پنجاهانه عالم امر تا نهایت این دایره است
 و مطلع هو

و قطع اصول لطایف عالم خلق در ولایت علیاست که ولایت
ملاء الاطلاست و شروع فناء نفس و اطمینان او ازین برده
ست لیکن درین موطن صورت فناءست و حقیقت
فناء و البته عروج باصول و سکانت نفسست که این در ولایت
کبریا عروج باصول لطایف عالم خلق است که نفس بی بجلی
صفیات و ذات تمجید کرده و حقیقت فناء کمال فناء را
حاصل نماید و سکانت و اطمینان نفس عبارت از است
چنانچه تصریح آن در صفحہ اثبته بیان فرموده اند اهل ولایت
صغیر نیز از فناء نفس و اطمینان او خبر میدهند لیکن چون
ن درین موطن حقیقت فناء نیست لاجرم میکنند

هر چند که مطمئن کردی هرگز از صفات خود نگر و
 زیرا که نفس حاضر است و منازعت و مخالفت و پیراست
 و آنکه بحقیقت فایزیده است میگوید که بعد از فنا و ^{ظمان}
 سرسوی مخالفت و کسر شیخی نمی ماند و روی ترقی این است
 منوط با ذکر و مراقبه و متابعت نبوی و دوام ذکر حق است
 کمالاتی که ذکر یافته است طلال اسماء و صفات و احیای
 تعالی است درین هم کام سالک با صافی این اسم
 متحقق میگردد و بعد از متحقق شدن باین اسم چون
 مستوجه فوق شود بطلان اسم فوقانی که از اصل این اسم است
 و در آنکه این اسم است متحقق خواهد گشت و این اسم
 تنهایی

تحتانی را گذشته باسم فوقانی که اصل او هست همچنین
 از اصل بی باصل ثالث و از اصل ثالث بربع و خامس
 و از آن بسادس بی هشت و الله سبحانه و تعالی خواهد یافت
 تا کدام صاحب دولت بود که از جمیع مرتب ظلال
 گذشته باصل اول و اصل دوم که در این اصل باین کفر
 و باین قطره را دریا خواهد ساخت و گاه را که خواهد
 کرد و این که آن نسبت بجمال و بیکر که فوق و است
 حکم قطره دارد و نسبت بریای می محیط آسمان نسبت
 بعرضش مد فرود و ریزه پس عالیت پس باین خاک و
 در بیان انفس بل الحقیقات **انفس منوط**

به تجلی صفات است و کمال فناء و منوط به تجلی ذات است
 چه که هر مقام مربوط است بکشدن از آن مقام و وصول
 بمقام فوق و کمال تجلی با حکام شرعی و احباب از بدعت
 نامرضیه مربوط بفناء نفس است تا نفس از طغیان و سرکشی
 و انانیت و امارگی که در نهاد او موجود است منحل گردد
 با تقیاد و اطمینان نرسد حصول حقیقت شرعی صورت
 نه بند و پیش از اطمینان صورت شریعت است
 و بعد از اطمینان حقیقت شریعت فرق در میان صورت
 و حقیقت فرق زمین و آسمان است بلکه زیاده از آن
 صورت شریعت فیصله اول صورت است و حقیقت آن
 زیب

نصیب این حقیقت صورت ایمان که نصیب خواهم است آنرا
 ایمان مجازی گویند که از زوال و خلل مأمون نیست و ایمان
 حقیقی که ایمان خواص است نصیب حقیقت است که از زوال
 مأمون است یا ایها الذین امنوا بالله ورسوله
 له وحیدیت اللهم فی سالتک یمما ما بعد
 کفران رتبان ایمان است هر چند سالت فناء دم
 زانسخ تترند ایمان او کامل تر بود پس باید که کسب سمیت
 در پی قتل علایق ^{فقط} کرد و بامداد این کلمه طیه باطن است
 بساعت ازین علایق پاک سازد هر چه قابل نفی بود
 آنرا به کتالار و دوشاخ لا نفی آن نماید و وجود

بشدت را از میان زایل گردانند و هیچ دری از دریا و کشت
 نگذار و رسد و نماید و مرحله فی وجهت و جبهی
 رو با حدیث آن دو از علائق بقلیه برسد و بقدر حوصله
 سه سبب نماید و معامله نفی بقدر طاقت یا بی هر
 و نبوی که حقیقت لایزال که الله الا الله جلوه فرماید از این
 معامله نفی و اثبات نقطه آخر رسد درین حالت
 غریزی از صوفیه کرام از صفویست این معامله در ظاهر
 این مهملکه افتاده بود و زبان حال می گفت که اگر ازین
 مهملکه نجات یابم هرگز خدای جل و علی را پادشاهم چه
 خود را عابد بخود میدید و یا دار و بنجاب نمیرسد
 باید نوشت

باید ادا است که خبر اول این کلمه طیه متعلق بپیوست
 که خبر ثانی این کلمه متعلق بر خبر اثبات است که نتیجه
 است و علت غائی اوست و این تعلق با اثبات
 وارد و چون فضل از نیردی جل سلطان و شکیری فرمایند
 بعد از طاقت بشری با ختم رسانند لاجرم سکه ختم
 بنام او زند و قرعه مجبویه ذراتیه که منتهای کالات
 است بنام او بر آید تا که ام شهباز که ازین شرکت
 بنام بر آید حق سبحانه قطره ازین شربت خوشگوار
 بکام جان تشنه لبان بچکاند و برابر کسود اند
 امین یا رب العالمین مر بنا اقبلنا انک انت

السميع العليم پیمان نفل مار که بالذات شکر حکام
 سما وایت و مودع خودی و انانیت و ترفع و تحر
 که نهاد و مودع است ازین صفات زریله خود متخلع
 می شود از زمین معصیت حیره می نماید و جاد خود
 میکند ارد و جواری صلی که لطایف عالم هر نذا خیار می قمر
 و انانیت و مخالفت با اهل آن می سازد و بصوب
 معرفت مشرف میگردد حقیقت طنان و شرع صدر
 از رول عین و اشرق قنای اتم و بقا اکل و سلام حق
 و مقام رضا درین موطن حاصل می شود و این
 مطمئن ازین مقام خود عروج فرموده به تحت صدر
 رزق

از رفیع می نماید و از انجا تا کین سلطنت پیدا می کند و استلزام

بر مالک قریب می نماید این زمان از مولای خود راضی

و مولای او از وی راضی **که** **سها** ایها الفضل المظمند

اسراجی الی مریتک مرصیده مرصیده درین مقام

این مظمند را کنجش مخالفت نمی نماید و مجال سرچ

فی اعلیت خود متوجه مطلوب می شود و تمامی گرفتار **مقصود**

همیش خیر خالص می مولای حقیقی نمی باشد جل سلطان

و مطلبش خیر طاعت و عبادت **نه** **انجا** حقیقی نزد

کز محنت کفر و دین شود و **نه** آنکه نه و را وجود باشد

یک قبله و یک سجد باشد **نه** **فهم** در بیان ولایت

کبری که مشتمل بر دایره است یک قوس **عروجی** که در دایره
 اسماء و صفات و اچمی جلال طائنه واقع شود شروع در
 مرتبه ولایت کبری خواهد بود که ولایت انبیاست علی بنیها علیهم
 الصلوٰة و السلام لصف فلان امره متضمن اسماء و صفات و
 و نص علی بن دایره مشتمل بر شیون و اعتبار است و تیره چون
 فضل یزدی جل ساطعه و سیکوی فرماید سیر در دایره اصول انبیا
 خواهد بود و از گذشته آن دایره اصولان با اصول سب و نفس
 در کمالات این سلسله دایره میسر دایره است اصول این سلسله
 مخصوص بنس مضمونه است بعد از آن قوسی است زوایا که اصل
 این همه دایره است و این همه دایره مالفصل سم ظاهرند و
 این در علم است در اینجا یک زوایا است برای سلسله
 و سلسله

که اسم ظاهر تعلق دارند بر آن در علم است آن هنوز نیست
 که باز وی دویم است برای سالک که تقویت این و آن
 طیران عالم قدس میگرد و این اسماء که ذکر کرده است
 سبادهی تعینات حضرت است علی بن ابی طالب و علیه السلام
 و السلام و ترقی این ولایت منوط بتکرار از کلمه طمینه است
 سالک هفتم در بیان مراتبه ولایت علیا که ولایت
 ملائک ملا در الاعلی است بدانکه مرتبه ولایت علیا حضرت
 ذات تعالی و تقدس است که سالک بحصول آن
 باقی گردد و صفات بوی قیام یابند و ماسوای آن
 آن قسم که فناء و بقا به کنند از اسماء و صفات باشد

این بجای علی است که بر ولایت بنیاد و اولیا نون
 دارد و وسعت قلب درین مقام زیاده می شود از روحی که در
 مقامات سابق بوده است و بیک مرتبه از رسم ظاهر محض
 ذات تعالی و تقدس فرست زیر اند این مقام با
 باطن تعلق دارد و هر چند بر رسم باطن نیز در اسماء
 اما در ضمن آنها ذات ملحوظ است و پس برده صفت
 زیرا که علیم ذات است که در او غلظت و رین نه کام میر
 سالک و علیم است و میر این مخصوص با اسم باطن است
 که جامع جمیع اسماء و صفات است و این اسماء مبارکی
 تعالی که عظام است علی بنیاد و علیهم الصلوٰه و السلام
 و عروج

و عروج لطایف عالم خلق ملائیم این ولایت است بغیر از
 لطیف خاک که لایق آن منوط بهما نبوت است علی صاحب
 الصلوٰۃ والسلام والنجیة و لطیف عطف نفس که در ولایت
 کبری فنا و بقا مشرف گشته و بجهان طیّان رسیده است
 با الجمله طرقي در این عالم ولایت علایا سه غنم است از عوالم
 عالم خلق غنم آبی و غنم هوایی و غنم آری درین مقام
 دو باز و طیران میسر است بران سالك که بقوت این دو
 باز و پران و طیران در عالم قدس می گردد و ترقی این
 ولایت نیز تکرار کلمه طیه است و هم بکثرت صلوٰۃ و تطو
 ع و الله اعلم بالصواب بنهم در بیان کمالات مرتبه

نبوت و رسالت و کمالات الواعزم علی ربها
الصلوة والسلام و بیان کمالاتی که فوق و تحت لطیف
اجمال مرتبه کمالات نبوت و رسالت و کمالات
الواعزم که عبارت از افراد ذات تعالی و تقدس
فوق مرتبه اسماء و صفات و سیونات و عبارات
ست و چه کمالات ولایت صغیر و کبیر و ولایت علیا
همه ظل و عکس این مقام اند بلک آن کمالات شریفه
اند مر این کمالات را زیرا که درین موطن معامله ملک
از مراتب ظل و اصول بان لا میرود و اصل را در رنگ
ظل و عکس گذارد و حصول این کمالات در حق حضرات
انبیاء

علیهم الصلوٰۃ والتحیات و صحابہ البرکات اینان است
 و ایضا در کمال تعین و مجتهدین فرموده بعد ازین رو
 با ستار آورده لیکن چون نوبت حضرت مجدد الف
 ثانی رسید تا یکه شریعت و تجدید ملت تبعیت و در
 شت پر توی انداخت و آخر را بادل مشابیه ساخت
 چو فرخنده شب و بعد از **زهره** عالم منی کوی آمد دوباره
 شمع شمع مابینک منی **بجوش** ز کوشش ایران و یکه
 نیکین گشت و در جلوه اولیا **چو در دنیا خاتم** الدنیای هر چونکه
 مجوز است که غریزین هم دیگر بر ایامین دولت بنوازند و سر
 سازند لیکن حصول این کمالات بعضی افراد است
 و کسب دعا و توجه و عمل و شش در دنیا و خلی نیست

غفاشکار سن بود و دام باز چید کا بنجا همیشه بود بدست و دام
 به انکه نسبت بسوی این کمالات نبوی متفوق موهبت یعنی
 کمالات رسالت و کمالات الوداع و سبیل حدی را غیر از قیوم
 الایمان الله سبحانه این کسی را که در ضمن اوست انوار مکتبه
 باریک تر از مو انچاست نه هر که تبر باشد قلندر می دانند
 و ترقی این کمالات هر بود است و بعضی و جهان بنا اعمال صواب
 انسان لیکن ذکر کلمه طینه و تلاوت قرآن و تسبیح و تفل
 و غیر آن کفایت زلات و خطیات و کدورت و برآ
 رفع درجات آخرت نافع و سودمند است با جمله
 ترقی در این کمالات نبوت مخصوص با الاصله غفر
 خاک رهت و شرف در میان سایر لطایف چه از
 عالم هر

امر و چه رزعا لم خلق غصه یک است و منکشف میکرد و در این
 مقام حقیقت ثابت است او اودا و هر استقلالات قرآنی و تنبیهات
 فرقانی این بعد صما علمی سراسری و الهی بفضله و کرمه و
 میصدق حبیه علیه و علی له و رحاله من الصلوة
 افضالها و من التیلمات اکملها اما بعد درین مقام
 و جدانی است یعنی مقام خلقت و محب محبوبه و آنکه و محبوبه
 خاصه و حقیقت الحقائق که تعین چنین است و انقیاد حقیقت
 کعبه ربانی و حقیقت قرآنی و حقیقت صلوة که نهایت
 مقام عابدان است ای عزیز این احقری بصاعت سخن
 ازین کمالات محبت محبوبه چه گوید و چه نویسد و اگر گوید
 که فهمد که دریابد لیکن کرمه صما بنعمه مرغاب

مخلفات لاچار آن مقدار ورنہ شاید کہ مقام خلت مخصوص

بالاصالت حضرت خلیل الہی علیہ السلام و علیہ الصلوٰۃ

و السلام و نفی غیر معبود حقیقی درین مقام بی تکلف

باختتام میرسد و کمالات محبت حرف مخصوص است

بولايت موسویہ علی بنیہ و علیہ الصلوٰۃ و السلام و کمالات

محبوبیت ذاتیہ مخصوص بولايت محمدی علی صاحبہا الصلوٰۃ

و السلام و النجیۃ و کمالات محبوبیتہ خاصہ مخصوص است

بولايت محمدیہ علیہ و علی کہ افضل الصلوٰۃ و کمالات

و کمالات حقیقت الحقایق مخصوص است بمقام خاص حساب

و وصی الہ تعالیٰ الی علی الاذعظم الا علم الحقایق

علیہ و علی کہ وصیہ وسلم و کمالات حقیقتہ کعبہ ربانی

۱۸۱
از مبدء امتیاز چون و چگونه است کمال حقیقت و
از مبدء وسعت چون حضرت ذات رب تعالی
و تقدس کمال حقیقت صلوات از کمال سعادت و ^{خیر}
پیشون است و الله اعلم بحال و امور کلها بایه و نهت که ظهور
محبوبیت طلال صفات و افعال و احی و حیات طاهره و حق
اولیا و کبار است قدس الله تعالی امر از هم و ظهور محبوبیت
اسماء و صفات او سبحانه و عظم شأنه در حضرت علیا
علی بن ابی طالب و علیم الصلوة و السلام مستحق است و حق حضرت
علیم الله است علی بن ابی طالب و علیه الصلوة و السلام و ظهور محبوبیت
و ذاتیه مخصوص بان حضرت سلطان المرسلین خاتم النبیین

محبوب ب العالمین صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه

اجمعین من الصلواته افضلها و من التلکات

اکملها فصل دهم در بیان مقدسه معبودیت صرفه

بدانکه فوق حقایق کلمات یعنی حقیقت قرآن و حقیقت

صلوات مرتبه مقدسه معبودیت صرفه است هر چند

که رویت اکو سبحانه عظم شأنه اجماع غیر واقع است

اما درین مقام که رویت است در قافله که و است از تمیز

این ریس که رسد و در باند حکم و حقیقت اثبات که نتیجه

نفی است و علت غائی و است در اینجا حاصل می شود

زیر آنکه اطمینان نفس در کاف در حد کمال بعد از عندل

اخرا و قالب است و درین موطن اخرا و قالب نیز با اعتدال
 می آیند هر چند که شروع اعتدال سینه باین مقام است
هکذا علمنی سرمدی چنانچه تفصیل این معنی در مکتوبات
 قدسی آیات امام ربانی محبوب صمدانی حضرت
 مجد و الفانی رضی الله عنه مفصلا موطور است
 آن و این است بسم الله الرحمن الرحیم مرتبه
 که فوق حقیقت صلوات است استحقاق معبود
 حرف مومن فوق را ثابت است که اصل کل است
 و ملاذ هم در آن موطن وسعت نیز کوتاهی ننماید

و امتیاز در روی پانده آنکه همچون و چگونه باشد نسبت آنها
 اقدام کمال نبیا و اکابر اولیا علیهم السلام اول و آخر
 تا نهایت این مقام حقیقت صلوات است که نهایت
 مرتبه عبادت عباد است فوق این مقام معبود است
 صرف است که هیچ کس در آن دولت هیچ وجه شرکت
 نیست تقدم بالا تر نیست تا هر چند که ثواب عبادت و عا
 بدیت است قدم را در زنگ نظر کنجایش است چون
 معامله معبودیت صرف است قدم کوتاهی کند
 و میر با انجام رسد لیکن الحمد لله سبحانه که نظر از کجا
 منع نفوذ

منع نفرمود و بقدر استعداد کنی شش داده بلا بودگی که
 اینهم نبود و کنی شش داده در مرتبه یا مرتبه یا این
 کوناه می قدم بوده باشد یعنی سالک یا شش می محمد و قدم
 پیشتر منته که فوق مرتبه صلوات که از مرتبه و جوده صادر است
 این مرتبه تجرد و تنزه حضرت ذات تعالی و تقدس است قدم
 را اینجا جای تعالی نیست و کفایت و حقیقت کلمه طیه لا اله
 الا الله درین موطن متحقق میگردد و نفی عبادت اله غیر متحقق
 اینجا صورت می بندد و اثبات معبود حقیقی که خیر و مستحق
 عبادت نیست درین مقام حاصل می شود و امتیاز در میان
 عابدیت و معبودیت در اینجا هویدا می گردد و عابد از معبود
 با اینجی جدا می شود معلوم میگردد که معنی لا اله الا الله نسبت

نمتهای لا معبود الا الله است چنانچه در شرح شریف معنی این

طیبه قرار یافته لا موجود و لا وجود است و لا مقصود و لا غایت است

اینها و و وسط است و لا مقصود فوق و لا موجود و لا وجود است

که در کلام لا معبود الا الله است تم کلام شریف فصل یازدهم

در بیان مرتب نزول بدانکه چون معامله عارف با مرتبه

مقدسه معبودیت ضرورت و فضل نیردی جل سلطان

مادی کارا کشته و سیکری حجت فرماید ویرا العالم باز حور

گردانید یعنی بجبهت هدایت و ارشاد نوری از مرتبه وجود در

عارف نیز شمع خواهد نمود تا آنکه آن نور منور گردیده نزول خواهد

و تا دم مرگ بهمان خورسند خواهد بود گفت و رو که اینجا نم

که بحر عشق تو ندانم من عشق تو ای نگار فرزانه اینجا کرد و در دلم

سره سیم

که ترا هم نماند کنجی بعد ازین خوشترم به شهبای بر صحن
 رویم و گویم که مراد از بازگردانیدن این عارف عالم آنست
 که لله فی الله فی سبیل الله و غوت و هدایت مخلوق نماید لهذا
 پیکر کس بعد از نزول کالیف خود نکند و متوجه دعوت و شایسته
 است و تا دم مرگ به تمامی گرفتار رجوع زیرا که متمیز خیر مضای
 او سبحانه مطلوب نمی باشد و مطلبش خبر مردان حق جل
 علیه است که بود مراد محبوب از وصل نه از باز خوشتر با الجملة کما
 مخفیة و اسرار مخفیة که بصاحب رجوع تعلق دارد و می تواند که نفهم صاحب
 توجه ندانند زیرا که مرتبه رجوع از فضایل و کمالات نبوت است و آن
 از آثار و ولایت و راسخا فرق در میان این دو مرتبه نموده می آید
 و کاش صاحب توجه بصاحب رجوع حکم قطره داشته می بود

نسبت به ریائی محیط و دیگر باید دانست که بعضی عارفان پس از عروج
 این مقامات را طی کرده تروا و سفر می نمایند و بعضی دیگر آن را عروج و تروا
 ال علمی می شود و بعضی را در بعضی مقامات عروج می شود و نزول
 این معامله بحسب تعداد سالک اندر تریست و هر چه چنانچه غیر
 از محمدی المنزله کنیزان را وصول بحقایق ثلاثه میسر می نمود
 حقیقت الحقایق در میان نمی آید بعد از وصول این سه کانه به ^{حقیقت}
 الحقایق ملحق می گردد و آنکه محمدی المنزله است و بر قدم او است
 علیه و علی آل و صحبه من الصلوة افضلها و من تسلیما احکامها کنیزان
 که پیش از وصول آنها بحقیقت مشرف گردیدند و این بخوشی می توانست
 و العلم عند الله عز وجل قلتم انکم چون طیار
 نهوسی این راه پدید نشود و سودای مطلوب حقیقی در سبیل اول
 پدید آید

پدید آید آنکه در طلب و شوق مطلوب بقرار بود و این دهم را در این
 و قوت این خواستن و شوق خواهد بود که درین راه غیبی
 دستگیری میرکامل سلوک نمودن و راه رفتن بسوی شگفتی که
 و اقلعوا لیه الوسیله چون مبارک است سلاطین مجازی و سید
 نمی توان رسید بهرگاه سلطان حقیق و شاعران حقیق و سید
 و ناکندیر باشد زیرا که صف درین مرحله است و در هر مرحله
 کتاب که در ره سعادت اول طلب است پس از آن
 اول طلب را و انگاه شرایط ادب را
 پس از هر کس برون نمی گام در بادی که نمی شود سر انجام
 در راه نبرد از تو کس دیگر سرانجام نمی بیاید
 پس می طلب سخن درین راه که باز و خرد تو باشد انگاه

۲۹۵

چون بدرقه تو هست است **پیری** که وجود صحبت است
 تو دزد پیر آفتاب است **پیری** مقلح فنوح فتح باب است
 پیری نه غالب است **پیری** مغلوب **پیری** که مراد گشت محبوب
 پیری که نه مقیدی راه است **پیری** که مقتدرای راه است
 پیری نه که آب خاک میند **پیری** که همان پاک میند
 پیری نه که بار بسته باشد **پیری** که ز خویش سرتنه باشد
 پیری نه که در خیال باشد **پیری** که بوقت حال باشد
 پیری نه که باشد شکیست **پیری** که بنیاد استقامت
 پیری نه که همچو ریسته **پیری** که ز طور عشق مست است
 پیری نه که غایب و ظهور است **پیری** که کد کرم در حضور است
 پیری نه غافل است **پیری** معلوم **پیری** که ز عالم شد معلوم
 پیری که جو

پیری که چو در دولت نشیند حال زل و ربد پیشه
 پیری که با وج قلوب تن برکت چشم و دست کنون
 آن پیر که از کمال کلین میراث رسیده باشد ازین
 در خدمت چو یامی راه پیر سزین از فضولی نگاه
 باید که ز خوش مرده بی تا راه طلب پروه باشی
 از لبه تو نور باطن پیر چون چشم تو راست تابا شری
 از پیر تو نور باطن او روشن شود و اندرون تو نور
 در حالت ملن صرف در خدمت و ملن تکلف
 محکوم شوی چنانچه گوید اما مور شوی تو هر چه جوید
 بر گوشه خاطرش منه باز کان پی ز طرقت باشد

پیریت بان گوشت میاش و صحبت و جموش میاش
 ربنا الصمد لنا فورا واغفر لنا ذنوبنا و
 فانی صرنا وثبت قلبنا وصرنا
 علی القوم الکافرین الحمد لله رب العالمین
 والصلوات والسلام علی من سوله محمد
 وحبوبه سید المرسلین وخاتم النبیین
 وعلی له واصحابه اجمعین وعلی جمیع
 اخوانه من الانبیاء والمرسلین والملائکة
 نکهة المقربین وعلی سائر عباد الله
 الصالحین اجمعین برحمتک یا رحیم
 یا رحیم

صنی الله بنده حقیر که در روز طاعت استظهار چاک
 از نقد بندگی در روز **دعا** کبیر خوشی و زمین باز از آن
 متاع عبادت در دست **دعا** نه نیر مایه سر ز در **دعا**
 خوشین را چو در ره حرمین **دعا** جمله بی تو نیافت مقلش **دعا**
 خواست تا بنسخه کند **دعا** تحریر **دعا** سر معنی کبیر بحرف طهار **دعا**
 در کف از بجز فکر خوش **دعا** آرزو **دعا** در مایه کوبه شهباز **دعا**
 بنماید براه اهل طلب **دعا** طرز راه باطریقه ابرار **دعا**
 برید این خاندان کرم **دعا** ره نمونی کند براه کبار **دعا**
 گشت این عقد نامی معنی **دعا** خوش سلب سلوک کرم **دعا**
 نقد اوقات چند روز کند **دعا** صرف شغل شکر فایز **دعا**

شاید از این وسیله یارید **در پی کار خوشی** من پی کار

کر چه پی کار **ز رستم کنون** یا الهایا کار خوشیم دار

چند اوراق را که **بوشتم** بهر **دل راوت** می داور

کو طریقه کیست **حاصل** **که ز غم دم بند** کریں اذکار

مگر از لطف **خاست** **که قبولش** و ہی بسیار

سرد از کاوش **خاک** **لعل مقصود** ز معدن **سردار**

سائل **لیف** **کتاب** **صد و پنجاه** و شش **بعد** از

نبرد **نام** **نسخه** **تاریخ** **دابل** **لاش** و معدن **سردار**

تمت تمام شد کار **من** **طعام** شد روی **شیطان** **سپاه**

این **نسخه** **میهن** **متر** **که** **مشرقه** **که** **یکی** **از** **تصفیات** **حضرت**

قطب الاقطاب غوث الاحباب وده العلامه فتح الاوليا
 الانبياء والمرسلين قیوم الکونین واصلی بالاندر
 مرشدنا و محبوبنا قبلنا حضرت شیخ المشایخ المشهور
 فی العرب و العجم سیدنا صاحب لایت الصغری کبری
 موصولنا الی الله حضرت شاه صفی الله قدس الله سره
 سرمدی نقشبندی فاروقی لب حقیر فقیر تقصیر
 سکت دانه حضرات نقشبندیہ خصوصاً حضرت مصنف
 صاحب حقیر عباد الله العادل فقیر محمد فاضل برای
 فقیر حقیر تقصیر الراحی الاربعه ارفع سکت دانه حضرت
 نقشبندیہ خصوصاً حضرت مصنف صاحب حقیر عباد الله
 المسکین فی تسکین فقیر محمد شفیع الدین بنارنج

شانزدهم ماه و ثلثه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ولا حول ولا قوة الا بالله
 على وسوله محمد والاهل جميعين اكنون بدان يا
 محبت وطلب نياحق را حرام چنانكه در حديث نبوي
 آمده الله نيا حرام على اهل الله تعالى بحب آنكه الله
 حباب لا قبا ولا قبي حجاب لمولي هب كن اي
 تازين هر دو بگذري و جايي دگر نيز بغير صلي الله عليه
 وسلم فرموده است كه طالب الله نيا محنت و طالب الله
 العقبى مؤنث طالب لمولي مذكر و قال الله تعالى
 منكم من يريد الاخرة قليل بحقيقت بعضي طالب
 نياز

الدنیا اند و بخی طالب آخرت لیکن طالب موبی کما اند
 اکنون به آنکه امی غریزہ پیدا تا خود را بشناسی چنانکه
 فرموده است من عرف نفسه فقد عرف ربه ای من عرف
 نفسه بالفاء فقد عرف ربه بالباء و این فاء و بقاء
 حاصل نشود تا برین ایتہ کلام السمع عمل کرده باشند
 قوله تعالی ذکر من الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم
 یتفكرون یعنی یاد کنند خدا می غرض حال ایستادن
 و نشستن و برپهلوی خویش و اندیشہ می کنند
 پس غریزہ من فریضہ بجا آورده نشود مگر بتپاس
 و حضور دل اصل حضور دل آنست که زمان و مکان

و مکان نفس در پاید و زمان بر آمدن نفس است باید که بر آمدن و فرود
 آمدن نفس را از ذکر خدای تعالی خالی نباشد نگاه از ذکر
 خفی از مغنی حاصل نشود این حضور حاصل باید پس می غریب است
 خدای تعالی است که در شب و زیست چهار ساعت و هر ساعتی برابر
 نفس آورد و در میان می بر می باید پس نفسی و سوال کردی شود
 زیرا پنجه در نفسی و نعمت است بقوله تعالی لتاسن یومئذ عن
 النعیم برین رود و سوال شود که ای بنده این دم بچه نیست بر آورد
 بودی و در روی چه حاصل کردی اگر بگویم بجز ذکر الله تعالی بر می آرد بودی
 گنده از دهن او فرشتگان را می آید و در هر ساعت نه از نفس است
 برین همه نفس را ذکر الله تعالی بکند از نگاه سالک خدای تعالی
 پس می غریب می باید کرد تا حضور و دوام ذکر حاصل آید چنانکه
 رتبه

در حدیث نبوی آمده است کل نفس خجج بعیر ذکرا لله
 تع فهو میت پس می غریز هر که بدین دنیا مشغولست این نعمت
 نصیب نشود چنانکه آمده است که من کان مشغولاً دنیا فهو بعدی
 الحق ابد و الشغل بال دنیا حجاب عظیم و طریق نجات عن الحجاب
 ذکر حق کثیر و دیگر آنکه ای غریز نفس دشمن عظیم است که طالب نفس
 زنده هرگز بومی معرفت الله تعالی نیابد چنانکه در حدیث نبوی آمده است
 اعد عدو که نفیك التي بين جبك یعنی دشمن ترین دشمنان تو
 نفس است آنکه میان دو پهلوی تست پس غریزین دشمن هرگز
 بجز ذکر حق ساکن نشود چنانکه گفته اند النفس صنعته لا یبطل یعنی
 نفس صنعتی است که سكونت و بیاطل بود هرگز ویران نمیرد و از بین نمیرد
 پس ای غریز خود بینی هرگز خدا بینی نباشد و ترک و حق طالب
 خود بینی است پس هرگز ازین ترک که خدای تعالی ترک هرگز نشد
 لقوله تعالی ان الله لا یغفران لشرک به و یغفر ما دون

ذالك لمن شاء وقال لني سوا طرفة العين عن الله
 تعالي لا اهل لمعرفته ان يشرك بالله پس مي غير
 عجب باشد كه نفس زنده كسي معرفت خدا برسد چنانكه گفته اند كه هر
 اندر همه عمر خوشي بكلام برادر نفس نهد اندر دعوي او كذب
 پس نكه نهمه عمر بر موافقت و مراد نفس فتنه باشد او را دعوي محبت
 بدون محال است و حق تعالي او را مي پيشت و در خلاف
 نها و گفت و سخن النفس عن الهوي وان الجنة
 هي اما و اي چون در نسبت مخلوق را بر خلاف نفس
 نتوان يافت پس اي عزيز از اين دشمن بر نهيزي تا از شر او
 كافر بر نهيزي چنانكه گفته اند اساس كفر قيامت علي نفس
 كه و جايي گفته اند ان الحجاب ساة النفس ته به تار و
 سخت ترين حجاب با و به نفس است و ته به آن زير حجب
 مخالفت حق است و مخالفت سر حجب حجاب و را يك لفظ
 سينه است

پسند است که کاری کند یک سخن بستاند و اگر کند گنبد
 خوار است گنبد ای عزیز گفته اند که محبت است و دعوی محبت کند
 است و او محبت خویش باشد و جای دیگر فرموده است

تعرف لحي معه بقاء نفسك لا تعرف ربها يعني
 خواهی تا خدا می شناسی یا بقاء نفس خود که در تو است و نفس خود
 با بقاء نفس خود شناسد چگونه غیر را شناسد یعنی تواند جای
 خود محبوب است چون کسی بخود محبوب و بحق چگونه مکاشف
 بود پس ای عزیز بگوشتن این آیه کلام الله تعالی در صفت
 نفس خالی نشود و زندگانی روح حاصل آید که قال الله تعالی
اذ کما ساءلک فی نفسك تضاعوا و خفوا و دون

الحکم من القول بالعدو و الاصال و لا تکن
 من العاقلین یعنی یاد کن ای محمد پروردگار خود را اندر
 دل خود نبراری و تمیزی خیر الله نکهار کردن از کفار زبان
 بامداد و شب نگاه و مباحثی محمد از حمد غافلان و بنجران

سخت به هم خاییدم به قشیش وین تا به زار دست نگرین
 از سر لطف خیر بردست آورده ام روی الارادت وین عین فدا بطقع بالی
 زاد قشیر منظم بالصدق بای غنایک بصلی که در درگاه آمد از سر صدق اکبر
 از تو سر جو به امان از اثر شکیان از بهیم لطف که بر روی که دارم از بهیم
 زیند زین عظیمی اغفر ای الذ النبل عظیم این شخص غیب زین عبد الزین
 رف کردم عمر باد که گفت کور حرف بخور در میان عظمی
 روزگار می کشد محو

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

تمت تمام شد بعون الملك المنان
از دست فقیر حقیر سرایا تقی صبیح محمد علی
عرب در وقت نماز ظهر در غم سلطنت
امیر کبیر محدلت تدریس میردوست محمد علی
خله الله ملکه و سلطانه در تاریخ بیت خیم
شهر شوال لکرم الله حبیب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

نوشته خط بامید دعا
که عالم انبیایم تقی صبیح
محمد علی در وقت نماز ظهر در غم سلطنت
امیر کبیر محدلت تدریس میردوست محمد علی
خله الله ملکه و سلطانه در تاریخ بیت خیم
شهر شوال لکرم الله حبیب

کر خط رفته باشد در کتاب فهم کن والله اعلم بالصواب

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ

نوشته خط بامید دعا
که عالم انبیایم تقی صبیح
محمد علی در وقت نماز ظهر در غم سلطنت
امیر کبیر محدلت تدریس میردوست محمد علی
خله الله ملکه و سلطانه در تاریخ بیت خیم
شهر شوال لکرم الله حبیب

